در اختفای نیامَت، تو ای شبانه‌ی ننگین
دلم سیاهه‌ای از انتقام می‌پوشد
شبست و ساحر دهر از به‌هم فشرده‌ی دستش عذاب می‌جوشد
کجاست خاتمه‌ات ای به‌غم نشسته بیابان؟!
که خون ز دیده بریزد به‌جای ابر که باران ...

بگیر دست شبم را
بلندِ موی تو هرگز به زیر سایه نماندست ...
برای آمدنت این زبانِ خشک و بریده
کدام واژه نخواندست؟!
بیا که غم زده آتش به دستِ آه...، لبم را
به شعله می‌کشد آهت تنورِ تاب و تبم را ...

اگرچه زخمیِ بُغضم میانِ هُرمِ تمنا، ...
خیال می‌بافد ...
منم که شرح سکوتم
که در دو چشم کبودم، سراب می‌جوشد ...

تو از کجای عبورِ رهای خواب گذشتی...؟!

علیرضا حسن‌شاهی